

چرا مارکسیست ها مخالف تروریسم فردی هستند؟

دشمنان طبقاتی ما عادت دارند در مورد تروریسم مان گلابه کنند. منظورشان روشن نیست. آن ها می خواهند بر تمام فعالیت های پرولتاریا علیه منافع دشمن طبقاتی برچسب تروریسم بزنند. از منظر آن ها، اعتصاب روش اصلی تروریسم است. تهدید به اعتصاب، سازماندهی پیکت برای اعتصاب، تحریم اقتصادی سرمایه دار صاحب برده، تحریم اخلاقی خانی از درون صفوف خودمان- آن ها نام همه ی این ها و خیلی اعمال دیگر را تروریسم می گذارند. اگر تروریسم بدین سان هر عملی دانسته شود که منجر به ایجاد وحشت یا آوردن آسیب به دشمن می شود البته که کل مبارزه ی طبقاتی چیزی به جز تروریسم نیست. و در این صورت تنها سؤال پابرجا این است که آیا سیاستمداران بورژوازی حق دارند سیل آشفتگی اخلاقی شان را در مورد تروریسم پرولتری جاری کنند در حالی که از بالا تا پایین دستگاه دولتی شان با قوانین و پلیس و ارتشش چیزی نیست مگر دستگاهی برای وحشت آفرینی سرمایه داری؟

اما باید گفت که وقتی به ما تهمت تروریسم می زنند، دارند می کوشند (گرچه نه همیشه آگاهانه) به این کلمه معنایی محدودتر و کمتر غیرمستقیم بدهند. مثلا تخریب ماشین آلات به دست کارگران به معنای دقیق کلمه تروریسم محسوب می شود. کشتن کارفرما، تهدید به آتش زدن کارخانه و یا تهدید صاحبش به مرگ، سو قصد با اسلحه علیه جان وزیر - تمام این ها اعمالی تروریستی به معنای کامل و حقیقی کلمه هستند. اما هر کس که از ماهیت واقعی سوسیال دموکراسی بین المللی باخبر باشد باید بداند که این جریان همیشه مخالف این نوع تروریسم بوده و آن هم به آشتی ناپذیرترین نحو.

چرا؟

«وحشت‌آفرینی» با تهدید به اعتصاب یا برگزاری واقعی اعتصاب عملی است که تنها کارگران صنعتی قادر به انجام آن هستند. اهمیت اجتماعی هر اعتصاب مستقیماً وابسته به این است که اولاً اندازه ی کارخانه یا آن شاخه ای از صنعت که تحت تأثیر قرار می گیرد چقدر باشد و ثانیاً، کارگران شرکت کننده در آن تا چه درجه سازمان یافته، منضبط و آماده ی عمل باشند. این همان قدر در مورد اعتصاب سیاسی صدق می کند که در مورد اعتصاب اقتصادی. این شیوه ی مبارزاتی مستقیماً از نقش مولد پرولتاریا در جامعه ی معاصر ناشی می شود.

دست کم گرفتن نقش توده‌ها

نظام سرمایه داری برای توسعه نیاز به روینای پارلمانی دارد. اما از آن جا که نمی تواند پرولتاریای مدرن را در گتویی سیاسی حبس کند باید دیر یا زود به کارگران اجازه ی مشارکت در پارلمان دهد. در انتخابات، مشخصه ی توده ای پرولتاریا و سطح توسعه ی سیاسی اش (کمیت‌هایی که باید یادآوری کنیم توسط نقش اجتماعی اش تعیین می شوند یعنی مهم تر از همه، نقش تولیدی اش) بروز می یابند.

در اعتصاب نیز همچون انتخابات، روش، هدف و نتیجه ی مبارزه همیشه بسته به نقش اجتماعی و قدرت پرولتاریا به مثابه ی طبقه است. تنها کارگران می توانند دست به اعتصاب بزنند. صنعت کارانی که کارخانه نابودشان کرده، دهقان‌هایی که آب شان را کارخانه مسموم کرده و یا لومپن پرولترهایی که به دنبال غارت هستند می توانند ماشین آلات را در هم بکوبند، کارخانه را آتش بزنند یا مالک را به قتل برسانند.

تنها طبقه ی کارگر آگاه و سازمان یافته می تواند گروهی قدرتمند از نمایندگان خود را به تالارهای پارلمان بفرستد تا حافظ منافع پرولتاریا باشند. اما برای به قتل رساندن مقامی ارشد نیازی به پشتیبانی توده های سازمان یافته نیست. دستور ساخت مواد انفجاری در دسترس همه هست و از همه جا می توان یک فروند اسلحه ی براونینگ گیر آورد. در مورد اول، مبارزه ای اجتماعی در کار است که روش ها و شیوه هایش لزوماً از ماهیت نظم اجتماعی حاکم ناشی می شوند؛ در مورد دوم، واکنشی صرفاً فنی که همه جا (از چین تا فرانسه) یکسان است؛ شکل بیرونی اش (قتل، انفجار و غیره) خیلی تکان دهنده است اما تا جایی که به نظام اجتماعی بر می گردد، به کلی بی آسیب و بی دردسر است.

اعتصاب، حتی در اندازه های کوچک، عواقب اجتماعی دارد: تقویت اعتماد به نفس کارگران، رشد اتحادیه های کارگری و گاه حتی بهبود فن آوری تولیدی. قتل مالک کارخانه تنها منجر به عواقب پلیسی می شود و یا تغییر مالک، تهی از هرگونه اهمیت اجتماعی. این که آیا حمله ی تروریست ها، حتی حمله ای «موفق»، بتواند طبقه ی حاکمه را به سردرگمی بکشانند یا نه بسته به شرایط سیاسی مشخص دارد. در هر صورت، این گونه سردرگمی لزوماً کوتاه مدت خواهد بود؛ دولت سرمایه داری بنیان خود را بر وزرای دولتی نمی نهد و با از میان بردن آن ها نمی توان از میانش برد. طبقه ای که این دولت در خدمت آن است همیشه افرادی جدید پیدا خواهد کرد؛ ساز و کار دست نخورده باقی می ماند و همچنان کار می کند.

اما اختلالی که حمله ی تروریستی در صفوف خود توده های کارگر ایجاد می کند بسیار عمیق تر است. اگر برای دست یابی به هدف، مسلح شدن به

تپانچه کافی است پس چرا این همه زحمت مبارزه طبقاتی را بکشیم؟ اگر ذره ای باروت و تکه ای سرب کافی است تا بتوانیم گردن دشمن را هدف بگیریم دیگر چه احتیاجی به سازمان دهی طبقاتی است؟ اگر ترساندن مقامات عالیه با زوزه ی انفجار ممکن است دیگر چه کسی به حزب احتیاج دارد؟ دیگر چرا میتینگ و تبلیغ توده ای و انتخابات اگر می توان از جایگاه ناظرین در پارلمان به آسانی صندلی وزرا را هدف گرفت؟

در منظر ما، تروریزم فردی دقیقاً به این خاطر غیرقابل پذیرش است که نقش توده ها در آگاهی خود را دست کم می گیرد، آن ها را به بی قدرتی خود متقاعد می کند و نگاه ها و امیدهای شان را به سوی انتقام جو و ناجی بزرگی جلب می کند که روزی خواهد آمد و ماموریتش را به انجام می رساند. پیامبران آنارشویست «تبلیغ در عمل» می توانند هر چه می خواهند از تأثیر تحریک آمیز و برانگیزاننده ی اعمال تروریستی بر توده ها بگویند. ملاحظات تنوریک و تجربه ی سیاسی غیر از این نشان می دهد. هر چه حرکت تروریستی «موثر»تر باشد و تأثیرش بیشتر، کاهش علاقه ی توده ها به خودسازمان یابی و خودآموزی بیشتر خواهد شد. اما دودی که عده ای را گمراه کرده کنار می رود، سراسیمگی از میان می رود، جانشین وزیر مقتول از راه می رسد، زندگی دوباره در قالب کهن جاری می شود، چرخ استثمار سرمایه داری مثل گذشته می چرخد؛ تنها سرکوب پلیس است که وحشیانه تر و آشکارتر می شود. و در نتیجه به جای امیدهای زنده شده و هیجان مصنوعاً برانگیخته شده، یأس و نومیدی و بی عملی می آید.

تلاش های ارتجاع برای به پایان کشاندن اعتصاب و جنبش توده ای کارگران به طور کلی همیشه و همه جا به ناکامی انجامیده است. جامعه ی

سرمایه داری نیاز به پرولتاریایی فعال، قابل حرکت و هوشمند دارد؛ بدین سان نمی تواند دست و پای پرولتاریا را تا مدتی طولانی ببندد. از سوی دیگر، «تبلیغ در عمل» آنارشیست‌ها هر بار ثابت کرده که دولت از لحاظ قدرت نابودی فیزیکی و سرکوب فنی، خزانه ای بسیار غنی تر از گروه های تروریستی دارد.

اگر چنین است، پس انقلاب چه می شود؟ آیا این واقعیت‌ها آن را غیرممکن می سازند؟ به هیچ وجه چنین نیست. چرا که انقلاب تنها حاصل جمع ساده‌ی امکانات فنی نیست. انقلاب تنها می تواند از تشدید مبارزه‌ی طبقاتی ظهور کند و تضمین پیروزی آن تنها در کارکردهای اجتماعی پرولتاریا خواهد بود. اعتصاب سیاسی توده ای، قیام مسلحانه، فتح قدرت دولتی- تمام این‌ها بر این اساس تعیین می شوند که تولید تا چه درجه ای توسعه یافته باشد، چیدمان نیروهای طبقاتی چگونه باشد، وزن اجتماعی پرولتاریا چه قدر باشد و بالاخره این که ترکیب اجتماعی ارتش چگونه باشد- چرا که نیروهای مسلح آن عاملی هستند که در زمان انقلاب، سرنوشت قدرت دولتی را تعیین می کنند.

سوسیال دموکراسی این قدر واقع بین هست که نکوشد از انقلابی که از دل شرایط موجود تاریخی بر می آید پا پس بکشد؛ درست برعکس، ما در راهیم تا با چشمان کاملاً باز با این انقلاب روبرو شویم. اما (برخلاف آنارشیست‌ها و در مبارزه‌ی مستقیم علیه آن‌ها) سوسیال دموکراسی نافی همه‌ی روش‌ها و شیوه‌هایی است که هدف‌شان اجبار مصنوعی تحول جامعه و جایگزینی تدارکات شیمیایی به جای قدرت انقلابی ناکافی پرولتاریا است.

تروریسم پیش از آن که به سطح روش مبارزه‌ی سیاسی برسد در شکل تک‌عمل‌های انتقام جویانه ظاهر می شود. در روسیه، سرزمین کلاسیک

تروریسم، نیز چنین بود. زندانیان سیاسی را که شلاق زدند، ورا زاسولچ با سوؤقصد به جان ژنرال تریوف کوشید احساس عمومی خشم را ابراز کند. محافل روشنفکران انقلابی، که هیچ گونه پشتیبانی توده ای نداشتند، نمونه ی او را پی گرفتند. آن چه به عنوان عملی انتقام جویانه و بی تفکر آغاز شده بود در سال‌های ۱۸۷۹-۸۱ به نظامی تمام و کمال بدل شد. ترورهای آنارشیستی در اروپای غربی و آمریکای شمالی همیشه پس از ارتکاب جنایتی به دست دولت در می گیرند - تیرباران اعتصابیون و یا اعدام مخالفین سیاسی. مهم ترین منبع روانی تروریسم همیشه احساس انتقام جویی است که به دنبال خروجی می گردد.

نیازی به تأکید بر این نکته نیست که سوسیال دموکراسی هیچ وجه مشترکی با آن اخلاق گرایان مزدوری که در پاسخ به هر عمل تروریستی دم از «ارزش مطلق» جان انسانی می زنند، ندارد. این ها همان کسانی هستند که در مواقعی دیگر، به نام ارزش‌های مطلق دیگر (مثلا شرف ملت یا مقام پادشاه)، حاضرند میلیون ها نفر از مردم را روانه ی جهنم جنگ کنند. قهرمان ملی شان امروز وزیر حافظ حق مقدس مالکیت خصوصی است؛ و فردا، وقتی دست مستأصل کارگران بیکار به مشت می محکم بدل می شود و یا سلاحی بلند می کند، شروع می کنند به خزعبلات بافی در مورد غیر قابل قبول بودن خشونت در تمام انواع آن.

خواجگان و فریسیان اخلاقیات هر چه می خواهند بگویند، احساس انتقام جویی برحق است. این خبر از جایگاه والای اخلاقی طبقه ی کارگر می دهد که با بی تفاوتی به آن چه در این «بهترین جهان ممکن» می گذرد، نمی نگرند. نه خاموش کردن حس سیرناشده ی انتقام جویی پرولتاریا که بر

عکس دوباره و دوباره جوشاندن آن، تعمیق آن، و هدف گرفتن آن علیه دلایل واقعی همه‌ی بی‌عدالتی و شرارت انسانی- این است وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی.

اگر ما مخالف اعمال تروریستی هستیم، تنها به این خاطر است که انتقام فردی ما را راضی نمی‌کند. صورت حساب ما با نظام سرمایه‌داری بیشتر از آن است که آن را تحویل کارمندی به نام وزیر دهیم. باید بیاموزیم که تمام جنایات علیه بشریت را و تمام بی‌حرمتی‌هایی را که بر جسم و روح انسانی روا می‌رود به عنوان نتایج مخدوش و بروزهای نظام اجتماعی حاضر بدانیم. این گونه است که تمام نیروهای مان را جلب مبارزه‌ای دسته‌جمعی علیه این نظام می‌کنیم - خواست سوزان انتقام با قرار گرفتن در این مسیر به بالاترین کامیابی اخلاقی می‌رسد.

نئون تروتسکی

منبع: اصل مقاله در نوامبر ۲۰۱۱ در نشریه‌ی آلمانی «در کامف» (مبارزه) منتشر شد. ترجمه به فارسی از روی نسخه‌ی انگلیسی مندرج در آرشیو اینترنتی مارکسیست‌ها صورت گرفت.

ترجمه: آرش عزیز

منبع: نشریه مبارزه طبقاتی شماره ۱۷

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب‌خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۳